

اظہار نامہ‌ها

ماکس فریش



برگم دان: آنوش عزیزی
با مقصد اہل صادق سراجی



انتشارات اویس
۱۳۹۷

سرشناسه: فریش، ماکس، ۱۹۱۱-۱۹۹۱ Frisch, Max
 عنوان و نام پدیدآور: اظهارنامه‌ها/ ماکس فریش؛ برگردان آنوش عزیزی؛
 پیشگفتار امید صادقی سراجی؛
 ویراستار علی بایایی.
 مشخصات نشر: تهران: انتشارات اریش، ۱۳۹۷.
 مشخصات ظاهری: ۶۸ ص.
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۷۸۲۱-۷-۸
 وضعیت فهرست‌نویسی: قیفا
 یادداشت: یادداشت: عنوان اصلی: Tagebuch ۱۹۷۱
 یادداشت: کتاب حاضر از متن آلمانی تحت عنوان Fragebogen به فارسی
 برگردانده شده است.
 موضوع: فریش، ماکس، ۱۹۱۱-۱۹۹۱ م
 موضوع: Frisch, Max
 شناسه افزوده: عزیزی، آنوش، ۱۳۵۵، مترجم
 شناسه افزوده: صادقی سراجی، امید، ۱۳۶۰
 رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۷ ۴۶/۹۵۴ ر ۲۶۳۰ PT
 رده‌بندی دیویی: ۹۱۴/۸۳۲
 شماره کتابشناسی ملی: ۱۴۰۸۳۰۵



انتشارات اریش

اظہارنامہ‌ها

نویسنده: ماکس فریش
 مترجم: آنوش عزیزی
 مقدمه: امید صادقی سراجی
 ویراستار: علی بایایی
 طراح جلد و صفحه‌آرا: شبانه باقری کودکانی
 چاپ و صحافی: قشقایی
 شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
 بها: ۱۳۰۰۰ تومان
 شابک ۹۷۸-۶۰۰-۹۷۸۲۱-۷-۸

تهران - انتشارات اریش
 شماره تماس: ۰۲۱ - ۶۶۹۰۳۸۱۳

info@arishpub.ir

www.arishpub.ir

تمامی حقوق این کتاب برای انتشارات اریش محفوظ است. هیچ بخشی از کتاب بدون اجازه مکتوب ناشر قابل تکثیر یا تولید مجدد به هیچ شکلی از جمله چاپ، فتوکپی، انتشار الکترونیکی، فیلم و صدا نیست. این اثر تحت پوشش قانون حمایت از حقوق مؤلفان و مصنفان قرار دارد.

فهرست مطالب

۶	مقدمه
۱۵	اظهارنامه یکم
۱۸	اظهارنامه دوم
۲۲	اظهارنامه سوم
۲۶	اظهارنامه چهارم
	اظهارنامه پنجم
۳۵	اظهارنامه ششم
۳۹	اظهارنامه هفتم
۴۴	اظهارنامه هشتم
۴۷	اظهارنامه نهم
۴۸	اظهارنامه دهم
۵۴	اظهارنامه یازدهم



مقدمه

زبان آلمانی، بیت شعری منسوب به اریش کاستنر است که حکم مثل سایر را یافته: «ز گمراهی ما گزر، اظهارنامه اظهارنامه»^۱. برای ایرانی‌ها هم تا پیش می‌آید که باری اظهارنامه‌ای پر کنند، اما این به جایگاه اظهارنامه در زندگی یک شهروند آلمانی قابل قیاس نیست. چرخ بزرگ و قهار بوروکراسی آلمانی از جمله بر محور همین اظهارنامه‌ها گشته و می‌گردد. آثار سین جیم شدنِ همیشگی برای هر کار اداری، جایی که همه کارها اداری هستند، کبر در شهروندان در دولت‌های دیوانسالار است. انگار اداره یک ساختمان نیست، یک روح است، همه جا با توست، و همیشه حق دارد همه چیز را بداند. وظیفه داری پاسخ بدهی، در برابر

1. Erich Kästner

2. Von der Wiege bis zur Bahre, Formulare Formulare

پاسخ‌هایت مسئولی و کتمان کردن بزرگترین جرم است. همین است که ماکس فریش می‌تواند از این صورت خشک اداری یک گونهٔ ادبی بسازد. انتهای برگه‌های اظهارنامه، جایی که نام نوشته و امضا خواهد شد، همیشه جمله‌ای هست با این مضمون، که من - که اینجا را امضا می‌کنم - با وجدان به این سؤال‌ها پاسخ داده‌ام. در این شرایط وجدان من ضامن صحت پاسخ‌های من است. اما روی هیچ‌کدام از این سؤال‌ها با وجدان من نیست اظهارنامه‌ها همیشه چیزی دربارهٔ سوابق، اילاک، درآمد، شغل و شرایط خانوادگی می‌پرسند.

ویژگی‌ای که به اظهارنامه‌های ماکس فریش اصالت ادبی می‌بخشد این است که پرسش‌هایش، از بنیاد رودرروی کارکرد اظهارنامه می‌ایستند. کار اظهارنامه بازجویی رویدادها را برضاع آفاقی و عینی است؛ اظهارنامه‌های ماکس فریش برعکس، حالات انفسی و وجودی را باز می‌پرسند. اظهارنامه جهان را چهارچوب‌بندی می‌کند، تا پاسخ‌دهنده در قفسهٔ مناسبش قرار دهد.

اظهارنامه‌های ماکس فریش اما، پاسخگو را به چهارچوب‌هایش بی‌اعتماد و او را به کشف ناامنی جهان دعوت می‌کنند.

ماکس فریش در سال ۱۹۱۱ در زوریخ به دنیا آمد و در سال ۱۹۹۱ همانجا زندگی را بدرود گفت. او نویسنده و معمار بود. چند باری تصمیم

گرفت نوشتن را، برای پرداختن به معماری رها کند. تعدادی از آثار ادبی اش اینک ارزش و شهرت جهانی دارند؛ چندان که دولت سوئیس به همین خاطر از معماری هایش، با عنوان میراث فرهنگی، مراقبت می‌کند. نمایشنامه‌های «بیدرمن و آتش‌افروزان» و «آندورا»، رمان‌های «استیلر»، «هومو فابر» و «فرض کنیم نام من گنتن باین است»، ماکس فریش را به شهرت جهانی رساندند. از او همچنین نمایشنامه‌های رادیویی، کتاب‌های قصه و دو اثر منثور، یادداشت‌های ۱۹۴۶ تا ۱۹۴۹ و یادداشت‌های ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۱ و آثار حمد و بزرگ فراوانی جز این‌ها به یادگار مانده. اظهانه‌ها، که ترجمه آن را پیش چشم دارید، در دو مجموعه یادداشت‌هایش تعلق دارد و یادگار درونی کم‌والت نویسنده است.

باری، در پاسخ به این پرسش که «چرا می‌نویسی؟»، گفت «می‌نویسم، چون بالأخره هرکس باید از راهی نان بخورد و ما نیز هم هست که احساس می‌کنم، زندگی را بدو نیز کردن خویش، نمی‌شود تاب آورد.»

برای هر نویسنده‌ای جز ماکس فریش غرض از عذر موجهی می‌نمود، برای ماکس فریش نه. در تحصیل در رشته فرهنگ و زبان آلمانی را رها کرد، مهندسی خواند و معمار شد. معمار خوبی هم شد. یک شرکت ساختمانی تأسیس کرد و قراردادهای خصوصی و دولتی مختلفی را با

موفقیت به انجام رساند.

از جمله استخری عمومی در زوریخ که هنوز هم هست. یکبار برتولت برشت را در قسمت دهمتری همان استخر هل داد و به آب انداخت. حسابی ترساندش. یکبار هم خواست برشت را به دیدن خانه‌های زیبایی ببرد که برای کارگران ساخته بود. برشت نخواست آن خانه‌ها را ببیند. برشت دوست نداشت خانه‌های کارگری، کارگران را با سرمایه‌داری آشتی دهد. فریش تحت تأثیر برشت بود.

مست‌نیت، کوری سیاسی را از او آموخت. گو این که ترنر و حبه انقلابی برشت را نداشت. «فریش نویسندهٔ شعری بود. می‌ترسید، ترس را می‌فهمید، ترس را می‌نویشت». فریش از سیاست روگردان بود؛ اما به اعتراف خودش «شهرت و موفقیت اگر به آستانهٔ خاصی برسد، مسئولیت‌زا می‌شود». ادامهٔ نام نمایشنامهٔ معشوق و بیدرمن و آتش‌افروزان، این است: «یک نمایشنامهٔ آموزشی، تهی از آموزه». منظور از تأثیر آفرینش، همان تأثیر اپیک برشت است.

این قسمت از نام را باید این‌طور بخوانیم «یک تأثیر برشتی، منه‌ای مارکسیسم»^۱

در نوجوانی فقط دو کتاب را دوست داشت: دن کیشوت و کلبهٔ عمو تام. در جوانی بارها تلاش کرد نمایشنامه بنویسد؛ اما به این نتیجه رسید که

۱- نقل قول‌ها از «مارسل رایش رانیسکی» در گفت‌وگو با

«پترؤس» در Lauter schwieriger Patienten, SWR 2001

استعدادش را ندارد.

در ۲۷ سالگی هرچه را که نوشته بود، سوزاند تا یکدله معماری کند.

آدمی بود که کارش را جدی می‌گرفت، هر کاری. در ۴۲ سالگی دفتر معماری‌اش را بست و حتی زن و فرزندش را رها کرد تا فقط بنویسد.

وقتی دوباره نویسنده شد، باز نمایشنامه نوشتن را از سر گرفت. دو نمایشنامه‌اش آندورا و بیدرمن از معروف‌ترین آثار نمایشی به زبان آلمانی هستند، گو اینکه اهمیت و ماندگاری نام‌هایش بیشتر مدیون دو دفتر یادداشت و به‌یادماندگی است که نوشت. خودش بعدها گفت، که برآوردن مطالبات سوپرکتیو روایت برایش از رعایت نامبالات سوپرکتیو تئاتر ساده‌تر بوده است.

بیدرمن و آندورا (Biedermann und die Brandstifter 1958) داستان مردی است که مهمانانی را به خانه‌اش می‌پذیرد. با اینکه قصد آشکار مهمانان را به سوزاندن خانه‌اش می‌بیند، از واکنش درمی‌ماند. متن در بیشتر زبان‌ها خود سربازگیری ایدئولوژی‌های سیاسی و فرهنگی مردم سوئیس در برابر آنها را هشدار می‌دهد. آندورا (Andora, 1961)، داستان پسر نامشرعی است که پدرش برای فرار از رسوایی، او را پسرخواندهٔ یهودی‌تبار خود نشان می‌دهد. پسر در چنگ پیش‌داوری‌های شهروندان، کم‌کم ویژگی‌های سنخی یک یهودی را به خود می‌گیرد. این نمایشنامه تحلیلی اجتماعی از مسئلهٔ حساس

روزگار، یهودی‌ستیزی، به دست می‌دهد. جالب است که هر دوبار، بد فهمیده شد. بیدرمن را تحت عنوان ستیز با کمونیسم مصادره به مطلوب کردند و آندورا به طرفداری از نازیسم محکوم شد. بیشتر نمایشنامه‌های پر تعداد او، به‌ویژه در قیاس با نمایشنامه‌های دوست و رقیب هم‌میهنش، فریدریش دورنمات، امروز بسیار کم‌فروغ می‌نمایند. ماکس فریش در مصاحبه‌ای، درحالی که پ پیشکشی دورنمات را دود می‌کرد، گفت: «من دورنمات دوست هستیم، اما از آن مهم‌تر اینکه، ما کومار دوست باشیم». به تعبیر یکی از منتقدان نشریات جریش، بیش از اینکه درام باشد، فکر کردن در فضای به‌بعدی است. به همین دلیل نیز رمان را بهتر از نمایشنامه، و یادداشت روزانه را بهتر از رمان می‌نویسد.

اوج آفرینندگی فریش یادداشت‌های روزانه‌اش (Tagebuch) هستند. دو مجموعه یادداشت‌های ۱۹۴۶ تا ۱۹۴۹ و یادداشت‌های ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۱. این یادداشت‌ها پاره‌های منقطع روایت‌های مختلف، سفرنامه‌ها، طرح‌های ناپرداخته، اندیشه‌ها و خاطره‌های شخصی هستند، که در مجموع بدون هیچ پیوند درونی خاصی زندگی‌نامه‌او را برمی‌سازند. جالب اینکه حتی رمان‌های خوب فریش، در فرم خود، چیزی جز همین یادداشت‌ها نیستند. با این تفاوت که، به جای او، قهرمانان رمان‌هایش - گویی تصاویرش در آینه - این یادداشت‌ها، اعترافات، سفرنامه‌ها، اندیشه‌ها

و زندگی‌نامه‌ها را می‌نویسند. در مجموعه آثارش که در زمان حیاتش، تحت نظارت خودش، به چاپ رسید، آثار به‌جای اینکه براساس موضوع یا گونه ادبی دسته‌بندی شوند، به‌ترتیب زمانی پشت سر هم قرار گرفتند. او از مجموعه آثارش هم یک جور یادداشت روزانه فراگیر - یک زندگی‌نامه - ساخت. همه آثار و همه زندگی‌نامه‌هایش، گواه صداقتش بود که زندگی را بدون بیان کردن خویش تاب نمی‌آورد.

یادداشت‌نویسی برای او فقط یک فرم ادبی نبود. یک جهان‌بینی بود: باور به اینکه هیچ چیز بی‌روایی ساختگی‌ای تکه‌پاره‌های جهان را بد هم نمی‌سپاند.

سه رمان معروف و موفق او استیلر (Stiller; 1945) هوموفابر (Homo Faber; 1957) و فرض کنیم نام من گنتن باین است (Mein Name sei Gantenbein; 1964) هستند.

به این مجموعه باید رمان مانتاوک (Montauk; 1975) را هم افزود - یکی از آخرین نوشته‌های فریش، که حکم آخرین اتوبیوگرافی او را دارد. پروتاگونیست همه این آثار - اما نه فقط این آثار - مردان هنرمند و روشنفکری هستند که بر عقلانیت خود تکیه می‌کنند، یکپارچگی هویت خود را در دوباره ناهم‌آهنگ و ناهمساز شهروند/اندیشمند از دست داده و از برقراری رابطه با زنان درمانده‌اند. قهرمانانی که همگی ماکس فریش‌هایی هستند، که جذابیت‌های هملت را

دارند.

زندگی پربرکت و برآوردهٔ ماکس فریش، پر از بزنگاه‌های جوهری، آفرینندگی، سفر و جنس مخالف بود. نخ تسبیحی که از همهٔ آثار فریش می‌گذرد و مثل نخاع آنها را به هم پیوند می‌دهد، ناتوانی جنس مذکر، از پیوند دادن معنای زندگی و زن است. زن از یکسو گره‌گاه نمادین مسئولیت بدانه و همسرانه، مسئولیت تأمین معاش و مرز ازادی است. ازسوی دیگر، در آثار او، زن و مرگ پیوندی وجودی با هم دارند. گویی زن نقابی است روی صورت مرگ.

از میان روایت‌های پرشمارش، گزیری از اشاره به این دو نیست. یکی بطن نزدیک با بانوی نویسندهٔ سوئدی اینگبورگ باخمن، از دیگر ازدواج با ماریانه اولرس^۲ که ۲۳ سال از خودش جوان‌تر بود. فریش سال‌های ۵۸ تا ۶۳ را با باخمن می‌گذراند. رمان «فرض کنیم نام من گنتن بایز»^۱ حاصل تأمل فریش در این رابطه بود، که یک سال پس از جدایی از باخمن نوشته شد (باخمن هم متأسفانه در زمانی به نام مالینا به همین رابطه پرداخت). آخرین اثر بزرگ فریش، مانتاوک بود. بی‌پردگی پیرمرد - که در جوانی هم اهل پرده‌پوشی نبود - باعث جدایی او از همسرش شد. آخرین زنی که با فریش زندگی کرد، پس از مرگ او، فاش کرد که فریش در سال‌های دور، با مادرش نیز رابطه داشته است.

پیری‌اش البته یک عارضه خوش‌یمن هم داشت و آن بلوغ آگاهی سیاسی بود. کمتر پیش می‌آید که یک سوئسی به آگاهی سیاسی مبتلا شود. شاید این بخت را اقامت‌های طولانی‌مدتش در برلین، در سال‌های پایانی، در اختیارش گذاشتند. او که در جنگ جهانی دوم در ارتش خدمت کرده بود و هیچ نظر سیاسی‌ای نداشت، در سال ۱۹۸۹ کتابی با نام «سوئیس بدون ارتش؟» در قالب گفت‌وگویی طولانی منتشر و موضوع انحلال ارتش سوئیس را مطرح کرد. همچنین بازنگری‌ای از داستان ویلهلم تل به دست داد، که اسطوره تأسیس سوئیس را، به تلاقی مجموعه‌ای از حوادث و فرصت‌طلبی‌های تاریخی تأویل نکرد. او است: «کسی که جبهه‌گیری سیاسی نمی‌کند، بی‌داری است که فکر می‌کند رندانه از آن شانه خالی کرده و پیشاپیش سرباز جبهه اقتدار است».

سال ۲۰۱۱ آلمان و سوئیس هفتاد و پنجمین سالگرد تولد ماکس فریش را جشن گرفتند. سال عکسش پشت سکه‌های بیست فرانکی سوئیس، آلمان پیپ پیشکشی دورنمات را دود می‌کند.